○ جلسه هفتم تاریخ: ... / ... / ۱۴...

به نام خدا

فکر کنم این جلسه، جلسه آخر باشه. چون موضوعات قبلی رو مرور کردن. چون اینبار همه آیه‌هایی که قبلا خونده بودیم رو برامون دوباره تکرار کردن. آیه «قُولُوا لِلنَّاسِ ... » برای جلسه ... بود. همون جلسه که اون خانوم سبزی فروشه زنگ زد. موضوعش هم فکر کنم درمورد ... بود.

آیه «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا ... لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» همون جلسه‌ای بود که آقای ... و ... اومدن انگار که با هم دعوا دا شتن. آخرش هم آقای ... بینشون اومد و آشتیشون داد. تو اون جلسه با این آیه خلاصه میخواستن بگن: ...

آیه «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي ... إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ» که مال همین چند وقت پیش بود. که به نظرم کسی که بتونه ... حرف بزنه، واقعا آدمه حسابیه. داستانش در مورد پادشاهی بود که خواب دیده بود ... بعد یکی از جادوگرا اومد گفت: ...

که پادشاه دستور اعدامش رو داد. ولی اون یکی جادوگر همین حرف رو اینجوری گفت که: « ..... » که پادشاه بهش سکه داد.

بدون مقدمه آقای ..... و ..... اومدن برای نمایش رادیویی. یه سری برگه هم به ما دادند که یه طرفش نوشته شده بود ..... و طرف دیگش نوشته بود ..... .

نمایش اینجوری بود که اگه بیشتر بچه‌ها به یه چیز رای می‌دادن، داستان عوض می‌شود. ۴ تا داستان بود که همینجوری جلو می‌رفت. فکر می‌کنم تهش می‌خواستن ما متوجه بشیم که ..... . یه ضرب‌المثل هم آقای .....

بهمون گفت: حرف رو قبلش ..... کن!

یه روایتم از امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام خوندند که مفهومش این می‌شد که آدم عاقل اول فکر میکنه و بعد ..... ولی آدم احمق اول ..... بعدش تازه ..... . فکر کنم با این دست فرمون از این به بعد بیشتر باید سکوت کنم.

از این به بعد، بیشتر باید سکوت کنم

به نظرم برای این که اینجوری بشم اول از همه باید .....

.....

کار رو انجام بدم. باید حواسم رو جمع کنم الکی جوگیر نشم یا اگرم شدم، توی اول حال و اوضاع حرف نزنم. بنظرم بعد از این مدت (هفت، هشت جلسه) ..... درصد اوضاع حرف زدنم بهتر شده. باید درمورد ..... و ..... بیشتر کار کنم.

** بماند به یادگار **